

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خاتمیت و مرجعیت علمی امامان معصوم علیهم السلام (۱)

و

دیدگاه‌های آقای دکتر سروش

اخيراً جناب دکتر عبدالکریم سروش که سابقه دوستی با اینجانب دارد، در کشور فرانسه پیرامون مسائل مربوط به تشیع سخنرانی نموده و نسبتاً بازتاب گسترده‌ای داشته است. در این میان دانشمند محترم حجة الاسلام آقای بهمن پور نقدی بر آن سخنرانی نگاشته و ارسال نموده است، ولی گویا پاسخ وی در نظر ایشان مقبول نیفتاده و پاسخی مفصل در سایت شخصی‌اش به راه انداختند و آنچه فعلاً در اختیار اینجانب است پاسخ ایشان است.

ما فارغ از همه این گفت‌وگوها، دیدگاه‌های تشیع را در باب «خاتمیت و انقطاع وحی» و «مرجعیت علمی پیشوایان معصوم» و «سرچشمه علوم و دانش آنان» بازگو می‌کنیم. و خاطر ایشان را مستحضر می‌سازیم که اینجانب در کتاب «اضواء علی عقائد شیعة الإمامية وتاریخهم» که در سال ۱۴۲۱ق منتشر گردیده است اکثر اشکالاتی را که ایشان مطرح نموده، پاسخ گفته‌ام، زیرا این دیدگاه‌ها جدید و نو نیست و ایشان نیز طراح و پایه‌گذار آنها نمی‌باشد، بلکه ریشه در کلام پیشینیان دارد که فعلاً جای بحث آن نیست. همچنین در کتاب دیگری به نام «الاعتصام بالكتاب والسنة» که در سال ۱۴۱۴ق منتشر گردیده است، دیدگاه‌های شیعه را در مورد مرجعیت علمی پیشوایان معصوم و سرچشمه دانش‌های آنها، به گونه‌ای که با خاتمیت کوچک‌ترین تعارضی ندارد، مطرح نموده‌ام.

ممکن است عذر ایشان این باشد که این گونه کتاب‌ها را در اختیار ندارد ولی می‌توانست به کتاب «منشور عقاید امامیه» که به زبانهای مختلف اعم از فارسی، عربی و انگلیسی و غیره چاپ شده است مراجعه فرمایند زیرا کلیه مطالبی که ایشان مطرح کرده‌اند به نوعی، مطرح و

۱. موضوع این مقاله، مرجعیت علمی امامان معصوم علیهم السلام، است و به معنای نادیده گرفتن سایر مقامات ایشان مانند ولایت و حکومت نیست.

مورد بررسی قرار گرفته است.

اصولاً مشکل این نوع نویسندگان این است که پیوند خود را با حوزه‌های علمیه و اسلام شناسان واقعی قطع نموده، آن‌گاه به نقد و گفت و گو می‌پردازند. بنده از شخص ایشان و دیگر دوستانی که گاهی دیدگاه‌های نوی دارند درخواست می‌کنم این نوع مسائل را قبلاً در محافل علمی حوزوی مطرح کنند و آنگاه چکیده گفت و گوها را منتشر نمایند.

این دوستان عزیز هر چه هم متفکر و سخنور باشند در معارف و احکام الهی تخصص ندارند. به خاطر دارم که جناب سروش در یکی از سخنرانی‌های خود از حوزه علمیه قم انتقاد نموده و هر نوع تحقیق و نوآوری را در آن نفی کرده بود. من در همان زمان (سال ۱۳۷۰) بر آن شدم که خاطر شریف ایشان را از مراکز تحقیقی در قم آگاه سازم، زیرا احساس نمودم که ایشان از دور دستی بر آتش دارد، از این رو به واسطه یکی از دوستان از ایشان دعوت کردم تا وی از مؤسسه تعلیماتی و تحقیقاتی امام صادق علیه السلام دیدن فرمایند، او پس از آگاهی از وجود محققان عالیمقام و آثار ارزشمند آن در دفتر یادبود مؤسسه چنین نگاشت:

به نام خدا

دیدار از مؤسسه تعلیمی و تحقیقی استاد محترم جناب آقای سبحانی، برای بنده توفیق بود. چه می‌توانم بنویسم جز اظهار مسرت و جز آرزوی مزید توفیق همکاران محقق این مؤسسه و رویش امثال این مؤسسات در قم و سایر نقاط این دیار، تا در معرفت دینی فربهی مطلوب حاصل شود.

والله ولی التوفیق

عبدالکریم سروش

۱۳۷۰/۱۱/۳

باری نگارنده شکوه‌های خود را از این اندیشمندان که سالیان دراز به عنوان مدافعان اسلام و روشنفکران دینی انجام وظیفه می‌کردند، به مجال دیگر واگذار می‌کند:

شرح این هجران و این خون جگر این زمان بگذار تا وقت دگر

خاتمیت یا انقطاع وحی تشریعی

همه مسلمانان یکدست و یکدل خاتمیت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله را از ضروریات اسلام

شمرده و آن را یک اصل استوار و خلل ناپذیر تلقی نموده‌اند و هر نوع تأویل و تحریف را در آیه خاتمیت مردود شمرده و به آن ارجی ننهاده‌اند. قرآن در این باره می‌فرماید:

﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾ (سوره ص/۴۰)

«محمد پدر هیچ یک از مردان شما نبوده و نیست ولی رسول خدا و ختم کننده و آخرین پیامبران است و خداوند به همه چیز آگاه است».

علاوه بر این آیه، روایات فراوانی در مورد خاتمیت از رسول گرامی و امامان معصوم وارد شده است که بهانه را از دست مدعیان نبوت و قائلان به ادامه وحی تشریعی و تجربه نبوی برگرفته است، و عالمان اسلام از سنی و شیعه کتاب‌ها و رساله‌هایی در این مورد نگاشته‌اند بخصوص مفسران اسلامی هرگاه به تفسیر این آیه رسیده‌اند داد سخن داده‌اند، فقط گروهک سیاسی بهایی و فرقه قادیانی در هند مخالف خاتمیت بوده و با این اصل مسلم مخالفت کرده و مطرود جامعه اسلامی می‌باشند.

معنای خاتمیت

مقصود از خاتمیت این است که پس از رسول گرامی، دیگر پیامبری نخواهد آمد و باب وحی تشریعی به روی بشر بسته شده است و همچنین بر هیچ انسانی، وحیی که حامل تشریع حکمی و تعیین تکلیفی و تحلیل حرامی یا تحریم حلالی باشد فرود نخواهد آمد. هر فردی که مدعی آن باشد که از جانب خدا در مورد احکام الهی به او وحی شده است و احکام جدید و بی‌سابقه‌ای را که در شریعت پیامبر اسلام ﷺ نبوده است، بر او نازل گردیده، چنین فردی مشتبّه یا مغرض است و از نظر مسلمانان منکر اصل ضروری می‌باشد. از طرف دیگر قرآن مجید از اکمال دین در قرآن خبر داده است آنجا که می‌فرماید:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾. (مائده/۳).

«امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین جاودان پذیرا شدم».

کمال دین در این است که کلیه مسائل مربوط به دین اعم از اصول و فروع بر پیامبر گرامی ﷺ نازل شده و او نیز به گونه‌ای در اختیار امت قرار داده است.

این دو اصل از اصولی هستند که هیچ فرد مسلمانی نمی‌تواند از آنها شانه خالی کند ولی در کنار این اصول واقعی است که نمی‌توان در آن تردید کرد و آن این که مدت رسالت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله از ۲۳ سال تجاوز ننمود. سیزده سال آن در مکه و ده سال آن در مدینه سپری شد. در مرحله نخست محیط زندگی و دعوت، آن چنان مساعد نبود که رسول گرامی صلی الله علیه و آله به تبیین تمام مسائل مربوط به عقاید و احکام و وظایف اسلامی بپردازد. آن چنان خفقان بر محیط او حاکم بود که سرانجام به فرمان الهی زادگاه خود را رها نمود و «یثرب» را برای زندگی و تبلیغ برگزید. زندگی ده ساله پیامبر در مدینه با حوادث گوناگون روبرو بود که همگی وقت‌گیر و مشکل‌زا بود. از یک طرف خود پیامبر فرماندهی ۲۶ غزوه^(۱) را برعهده داشت که برخی از آن غزوه‌ها، مدتی به طول می‌انجامید مانند فتح مکه و حنین و یا غزوه تبوک و از طرف دیگر ۳۶ گردان را آماده جهاد کرده و تعلیمات لازم را به آنها می‌داد و به میدان رزم اعزام می‌کرد که در اصطلاح سیره نویسان به این گردان‌ها «سریه» می‌گویند.

محیط مدینه و اطراف آن مرکز تجمع یهودیان بود و باب مناظرات و مجادلات با پیامبر باز شد و سرانجام پس از خیانت‌های بارز آنان، پیامبر اسلام ناگزیر، با قدرت نظامی به لجاج و عناد آنها پاسخ گفت و قبایل بنی قینقاع و بنی نضیر را جلای وطن داد. سپس سراغ بنی قریظه و خیبریان رفت که سرگذشت آن برای همگان معلوم است.

او در مدت اقامت خود با سران قبایل و رؤسای منطقه‌ها، قراردادهای سیاسی و نظامی می‌بست که متون آنها در کتاب‌های سیره و تاریخ و حدیث آمده است و کتاب «مکاتیب الرسول» اثر ارزشمند دوست از دست رفته مرحوم آیه الله «احمدی میانجی» - جامع‌ترین کتابی است که در این مورد نوشته شده است.

نبی اسلام با این همه گرفتاری‌ها تا آنجا که توانست اصول و کلیات احکام الهی را برای مردم تبیین کرد و او در سخنان خود به حکم وحی الهی یادآور می‌شد که در سفره تشریع دو حکم بیشتر نیست: حکم الهی و حکم جاهلی و هر نوع حکمی که ریشه در اسلام نداشته باشد حکم جاهلی خواهد بود چنان که می‌فرماید:

«ان احکم بینهم بما أنزل الله» (مائده/۴۹).

در میان آنان ، با آنچه خدا نازل کرده دآوری کن».

۱. توحید شیخ صدوق، باب ۱، احادیث ۲۱، ۲۲، ۲۳.

و هر نوع داوری که ریشه در قوانین الهی نداشته باشد حکم جاهلی است:

﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمِنْ أَحْسَنَ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾. (مائده/۵۰)

«آیا حکم جاهلیت را از نو می‌خواهند و چه کسی بهتر از خدا برای قومی که اهل ایمان و یقین هستند حکم می‌کند».

با توجه به این بیان باید گفت، پیامبر اسلام خاتم پیامبران است و با رحلت او وحی تشریعی قطع شده است و او آیین الهی را تکمیل کرد و هر چه بشر به آن نیاز دارد در آیین او وجود داشت.

از طرف دیگر گرفتاری‌ها و کشمکش‌ها مانع از آن شد که پیامبر به تبیین برخی از اصول و احکام عملی موفق گردد، ولی برای جبران این بخش، گروهی به امر الهی مأموریت یافتند که به تبیین آنچه پیامبر به توضیح آن نائل نیامده است، بپردازند. این گروه همان عترت رسول گرامی ﷺ است که در حدیث متواتر، عدل قرآن و یکی از دو ثقل معرفی شده است. آنجا که فرموده است:

«انّی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی».

«من در میان شما دو گوهر گرانبها به عنوان امانت می‌گذارم که عبارتند از کتاب خدا و عترت من».

اکنون سؤال می‌شود سرچشمه علوم آنان و به اصطلاح مصادر دانش آنان چیست چگونه احکام و تکالیفی را بیان می‌کنند که در قرآن و سنت‌های باقیمانده از پیامبر نیست؟ و این همان شبهه‌ای است که آقای سروش بر آن تکیه می‌کند و ما مجموع دیدگاه‌های او را در این مورد در چند محور مطرح کرده و به تحلیل آنها می‌پردازیم:

محور نخست: ناسازگاری مرجعیت علمی با خاتمیت

این همان سؤالی است که جناب آقای سروش آن را به عنوان محور نخست مطرح می‌نماید.

«چگونه می‌شود که پس از پیامبر خاتم کسانی در آیند و به اتکاء وحی و شهود سخنانی بگویند که نشانی از آنها در قرآن و سنت نبوی نباشد و در عین حال تعلیم و تشریع و ایجاب و تحریمشان در رتبه وحی نبوی بنشینند و عصمت و حجیت سخنان پیامبر را پیدا کند و باز هم

در خاتمیت خللی نیفتد؟ پس خاتمیت چه چیزی را نفی و منع می‌کند و به حکم خاتمیت وجود و وقوع چه امری ناممکن می‌شود؟ و چنان خاتمیت رقیقی که همه شئون نبوت را برای دیگران میسور و ممکن می‌سازد، بود و نبودش چه تفاوتی دارد. شیعیان با طرح نظریه غیبت، خاتمیت را دو قرن و نیم به تأخیر انداخته‌اند.

حاصل سخن ایشان این است که اعتقاد به پیشوایی امامان معصوم علیهم‌السلام و مرجعیت علمی آنها با اصل خاتمیت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سازگار نمی‌باشد زیرا معنی خاتمیت این است که باب وحی با درگذشت نبی خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم کاملاً مسدود گشت و دیگر به هیچ فردی وحی فرود نخواهد آمد. از طرف دیگر معنی مرجعیت امامان معصوم این است که احکامی از آنان دریافت می‌کنیم که ریشه در قرآن و سخنان پیامبر ندارد. و لازم آنها، این است که آنان بسان پیامبر نبی بوده و مورد خطاب وحی واقع شده‌اند و در نتیجه احکامی را از عالم بالا دریافت کرده‌اند. در حقیقت این امامان نیز بسان پیامبر خاتم به لباس نبوت آراسته شده‌اند.

سرچشمه علوم امامان معصوم

تعارضی که نویسندگان میان ختم نبوت و مرجعیت علمی امامان معصوم تصور کرده حاکی از آن است که وی مصادر علوم آنان را در نظر نگرفته و یا از آنها آگاه نبوده است، اینک در این مورد به منابع علوم ایشان اشاره می‌نماییم. وبا بیان این قسمت خواهید دید که کوچک‌ترین، تعارضی میان «خاتمیت» و مرجعیت علمی امامان معصوم وجود ندارد.

الف - نقل از رسول خدا

پیشوایان معصوم علیهم‌السلام احادیث را (بدون واسطه، یا از طریق پدران بزرگوارشان) از رسول خدا اخذ کرده و برای دیگران نقل می‌کنند. این نوع روایات، که هر امامی آن را از امام پیشین ... تا برسد به رسول خدا نقل کرده است در احادیث شیعه امامیه فراوان است، و اگر این گونه احادیث اهل بیت علیهم‌السلام که سنداً، متصل و منتهی به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌باشد یکجا جمع شود مُسند بزرگی را تشکیل می‌دهد که خود می‌تواند گنجینه عظیمی برای محدثان و فقیهان مسلمان باشد زیرا روایاتی با چنین سند استوار، در جهان حدیث نظیر ندارد. به یک نمونه از این نوع احادیث - که گفته می‌شود نسخه‌ای از آن، به عنوان حدیث سلسله الذهب، از باب تبرک و تیمن، در خزانه سلسله ادب دوست و فرهنگ پرور «سامانیان» نگهداری می‌شده است - اشاره می‌کنیم:

شیخ بزرگوار صدوق (۳۸۱-۳۰۶هـ) در کتاب توحید به واسطهٔ دونفر از ابو الصلت هروی نقل می‌کند که می‌گوید: من با علی بن موسی الرضا علیهما السّلام همراه بودم که از نیشابور عبور می‌کرد. در این هنگام جمعی از محدثان نیشابور مانند محمد بن رافع، احمد بن حرب، یحیی بن یحیی، اسحاق بن راهویه و جمعی از دوستداران علم، زمام مرکب ایشان را گرفته و گفتند: تو را به حق پدران پاک و مطهرت سوگند می‌دهیم که برای ما حدیثی نقل کنی که از پدرت شنیده‌ای. حضرت در این حال سر خود را از کجاوه بیرون آورد و چنین گفت:

«حدثني أبي العبد الصالح موسى بن جعفر عليهما السّلام قال حدثني أبي الصادق جعفر بن محمد عليهما السّلام قال حدثني أبي أبو جعفر محمد بن علي باقر علم الأنبياء عليهما السّلام قال حدثني أبي علي بن الحسين سيد العابدين عليهما السّلام قال حدثني أبي سيد شباب أهل الجنة الحسين عليهما السّلام قال حدثني أبي علي بن أبي طالب عليهما السّلام سمعت النبي ﷺ يقول سمعت جبرئيل يقول سمعت الله جلّ جلاله يقول: لا إله إلا الله حصني فمن دخل حصني أمن من عذابي». سپس زمانی که به راه افتاد، فریاد برآورد که: بشروطها و أنا من شروطها.^(۱)

بنابراین بخشی از علوم و دانشهای آنان، سینه به سینه از پیامبر خاتم در اختیار آنان قرار گرفته است.

نکته قابل توجه این است که همین ایراد جناب آقای سروش، به نوعی در عصر امامان معصوم از طرف مخالفان مطرح بود و گاهی به عنوان پرسش و احیاناً به عنوان اعتراض، از مدرک احادیث آنان سؤال می‌کردند و آنها به این پرسش به این نحو پاسخ می‌دادند.

«حدیثی، حدیث ابی و حدیث ابی، حدیث جدی و حدیث جدی، حدیث علی بن ابی طالب و حدیث علی حدیث رسول الله و حدیث رسول الله قول الله عزّ وجلّ».^(۲)

حدیث من، حدیث پدرم است و حدیث پدرم، حدیث جدّم و حدیث جدّم، حدیث علی بن ابی طالب و حدیث او، حدیث رسول خدا و حدیث رسول خدا، کلام خدای عزّوجلّ است.

۱. توحید شیخ صدوق، باب ۱، احادیث ۲۱، ۲۲، ۲۳.

۲. وسائل، ج ۱۸، ص ۵۸، ح ۲۶، باب ۸ از ابواب صفات قاضی.

ب. نقل از کتاب علی علیه السلام

امیر مؤمنان علیه السلام در تمام دوران بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با ایشان همراه بود، و بدین جهت توفیق یافت که احادیث بسیاری از رسول خدا را در کتابی گرد آورد (در حقیقت، پیامبر صلی الله علیه و آله املا می کرد و علی علیه السلام می نوشت). خصوصیات این کتاب، که پس از شهادت امام در خانواده او باقی ماند، در احادیث ائمه اهل بیت بیان شده است. امام صادق علیه السلام می فرماید: طول این کتاب هفتاد ذراع بوده، و به املائی رسول خدا و خط علی بن ابی طالب نگارش یافته است و آنچه مردم به آن نیازمندند در آن بیان شده است.^(۱)

گفتنی است که این کتاب پیوسته در خاندان علی علیه السلام دست به دست می گشت و امام باقر و امام صادق علیهما السلام کراراً از آن حدیث نقل کرده و خود کتاب را نیز به یاران خویش ارائه می فرمودند^(۲) و هم اکنون نیز بخشی از احادیث آن کتاب در مجامع حدیثی شیعه بالأخص در «وسائل الشیعه» در ابواب مختلف موجود است.

ج. استنباط از کتاب و سنت

امامان معصوم قسمتی از احکام الهی را که بر پیامبر گرامی نازل شده از کتاب خدا و سنت های موجود استنباط می کردند. استنباطی که دیگران را یارای آن نبوده است. ما، در اینجا نمونه ای را یادآور می شویم تا روشن شود قسمتی از مصادر علوم آنان چنین استنباط هایی بوده است:

در دوران متوکل عباسی یک مرد مسیحی با زن مسلمانی مرتکب عمل خلافی شد، از آنجا که این شخص بر خلاف موازین ذمه عمل کرده بود خونس هدر و قتلش واجب بود. آنگاه که خواستند حکم را جاری کنند او اسلام آورد تا به حکم «الإسلام یجب ما قبله» جان به سلامت ببرد. در این شرایط فقیهان دربار عباسی به چند گروه تقسیم شدند: گروهی گفتند: او به حکم این که اسلام آورد، پیوند او از گذشته قطع گردید، و حد از او ساقط شد و گروهی دیگر گفتند: سه بار حد باید در مورد او جاری شود و گروه سوم فتوای دیگری دادند.

متوکل عباسی ناگزیر، پاسخ این مسأله را از امام هادی پرسید، امام هادی علیه السلام فرمود: این فرد محکوم به مرگ است و علت آن این است که چنین ایمانی در هنگام تنگنا و خوف و ترس

۱. بحارالأنوار: ۱۸/۲۶-۶۶.

۲. وسائل الشیعه، ۳، باب ۱۲ از ابواب لباس مصلی، حدیث ۱.

فاقد ارزش است به گواه این آیه:

﴿فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَكُفِرْنَا بَمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ * فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنْتَ اللَّهُ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ﴾. (سوره غافر/۸۴-۸۵).^(۱)

«هنگامی که عذاب شدید ما را دیدند گفتند هم اکنون به خداوند یگانه ایمان آوردیم و به معبودهایی که همتای او می‌شمردیم کافر شدیم، اما هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند ایمان آنها برای آنها سود نداشت این سنت خداوند است که همواره در میان بندگان اجرا شده و آنجا که کافران زیان کار شدند».

در این آیه خداوند منان بی‌ثمر بودن ایمان حاصل از خوف عذاب را، از سنت‌های الهی شمرده است، سنت‌هایی که در آن تبدیل و تغییری رخ نمی‌دهد.

همه فقیهان و مفسران، این آیه را خوانده و تفسیر کرده‌اند ولی موفق به چنین فهمی از آیه نبوده‌اند این برداشت‌های عمیقانه و واقع‌گرایانه یکی از مواهب الهی است که به ائمه اهل بیت داده شده و بخشی از علوم آنان را تشکیل می‌دهد. از این رو، امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «خداوند منان چیزی را ترک نکرده که امت اسلامی به آن نیازمندند مگر این که آن را در کتاب خود فرو فرستاده و برای رسول خود بیان کرده است».^(۲)

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«ما من شيء إلا وفيه كتاب وسنة».^(۳)

«هیچ رخدادی نیست مگر آن که قانون آن در کتاب و سنت پیامبر بیان شده است».

سماعه، فقیه عصر امام موسی بن جعفر علیه السلام از امام سؤال می‌کند: آیا همه چیز در کتاب خدا و سنت پیامبر او است یا چیزی را از پیش خود می‌گویید؟ او در پاسخ می‌گوید: «بل كل شيء في كتاب الله و سنة نبيه».^(۴)

امام باقر علیه السلام در سخنان خود، اغلب به آیات قرآن مجید استناد نموده از کلام خدا شاهد

۱. وسائل الشیعه، ۱۸، باب ۲۶ از أبواب حد الزنا، ص ۴۰۸.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۵۹، باب الرد إلى الكتاب والسنة.

۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۵۹، باب الرد إلى الكتاب والسنة.

۴. همان.

می‌آورد و می‌فرمود: هر مطلبی گفتم از من بپرسید که در کجای قرآن است تا آیه مربوط به آن موضوع را معرفی کنم.^(۱)

بنابراین امامان معصوم در حوزه معارف و احکام، نوآورانی نبوده‌اند که ریشه در کتاب و سنت نداشته باشد، بلکه استخراج کنندگان احکام الهی از کتاب و سنت بوده‌اند که دیگران را یارای چنین فهم و دقتی نیست.

د. الهامات الهی

علوم ائمه اهل بیت علیهم‌السلام سرچشمه دیگری دارد که می‌توان از آن با عنوان «الهام» یاد کرد. الهام اختصاص به پیامبران نداشته و در طول تاریخ گروهی از شخصیت‌های والای الهی از آن بهره‌مند بوده‌اند. قرآن از افرادی خبر می‌دهد که با اینکه پیامبر نبودند، اسراری از جهان غیب بر آنها الهام می‌شد و قرآن به برخی از آنها اشاره دارد. چنانکه درباره مصاحب موسی (خضر) که چند صباحی او را آموزش داد، چنین می‌فرماید: «آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» (کهف/۶۵): «او مورد رحمت خاص ما قرار داشته و از خزانه علم خویش به وی دانشی ویژه عطا کرده بودیم».

نیز درباره یکی از کارگزاران سلیمان (آصف بن برخیا) یادآور می‌شود: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» (نمل/۴۰): آن کس که دانشی از کتاب نزد او بود چنین گفت....

این افراد علم خود را از طریق عادی نیاموخته بلکه به تعبیر قرآن دارای «علم لدنی» بوده‌اند: «عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا». بنابر این، نبی نبودن، مانع از آن نیست که برخی از انسانهای والا مورد خطاب الهام الهی قرار گیرند. در احادیث اسلامی که فریقین نقل کرده‌اند این گونه افراد را «محدث» می‌گویند، یعنی کسانی که بدون اینکه پیامبر باشند فرشتگان با آنها سخن می‌گویند.

بخاری در صحیح خود از پیامبر نقل می‌کند که فرمود: «لَقَدْ كَانَ فِيمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ يُكَلِّمُونَ مَنْ غَيْرَ أَنْ يَكُونُوا أَنْبِيَاءَ...»^(۲): قبل از شما در بنی اسرائیل کسانی بودند که (فرشتگان) با آنها سخن می‌گفتند، بدون اینکه پیامبر باشند.

۱. طبرسی، الإحتجاج، ص ۱۷۶.

۲. صحیح بخاری: ۴۹/۲.

بر این اساس، ائمه اهل بیت علیهم السلام نیز که مرجع امت در تبیین معارف الهی و احکام دینی می‌باشند، برخی از سؤالات را که پاسخ آن در احادیث مروی از پیامبر صلی الله علیه و آله یا کتاب علی علیه السلام وجود نداشت از طریق الهام و آموزش غیبی پاسخ می‌دادند.^(۱)

از این بیان می‌توان نتیجه گرفت که کسانی که چنین اشکالی را مطرح می‌نمایند بین وحی تشریعی و الهامات الهی فرقی نگذاشته و تصور می‌کنند که به هر فردی که به او الهام شد او نبی خواهد بود. حال آن که «محدث بودن» یکی از مقامات انسان‌های والاست که در عین حال که فرشتگان با او سخن می‌گویند ولی نبی نخواهد بود. چنان که یادآور شدیم مصاحب موسی به تعبیر قرآن علم لدنی ﴿وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا﴾ داشت ولی نبی نبود.

تضمین حجیت اقوال امامان در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله

اگر واقعاً کتاب خدا و سنت پیامبر مرجع است، ما در سنت متواتر پیامبر، عترت را در کنار قرآن می‌بینیم «اَنْی تَارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی». و پیامبر گرامی عترت خود را به سفینه نوح تشبیه می‌کند و می‌فرماید: «مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من رکبها نجی ومن تخلف عنها غرق».^(۲)

اکنون سؤال می‌شود که اگر محدوده دانش و بینش هر یک از اهل بیت پیامبر بسان یک فرد صحابی بود پس چرا پیامبر خاتم برای آنان چنین مزیتی قائل می‌شود. گاهی آنها را عدل قرآن و همتای او می‌شمرد و گاهی آنها را کشتی نجات می‌داند. این نوع امتیازها حاکی از آن است که آنان دارای علوم بودی بودند که دیگران از آن بی‌بهره بودند و در پرتو این آگاهی‌ها، بسیاری از احکام اسلام را که قبلاً تشریع شده بازگو می‌کردند، نه این که حکم جدیدی را انشاء می‌نمودند.

نتیجه اینکه:

۱. پیشوایان معصوم از کتاب علی احکام فراوانی را در اختیار مردم می‌نهادند و آنچه می‌گفتند تبیین احکام تشریع شده بود نه تشریع احکام جدید.

۲. اگر از جانب خدا یک رشته احکامی به آنها الهام می‌شد، مقصود، تبیین احکامی بود

۱. درباره محدث و حدود آن به کتاب ارشاد الساری فی شرح صحیح البخاری: ۹۹/۶ و غیره مراجعه شود.

۲. مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۱۵۱ و غیره.

که بر قلب پیامبر نازل شده ولی شرایط امکان بیان آنها را پیدا نکرده بود.

آنچه ما از نویسنده گرامی و کسانی که دچار این سؤال هستند خواهش می‌کنیم بین انشاء احکام و اخبار از احکامی که بر رسول خدا نازل شده فرق بگذارند. انشاء احکام جدید ناقض خاتمیت است ولی اخبار از احکامی که بر قلب پیامبر فرود آمده است تأیید خاتمیت و نشانه آن است. شگفت این جاست که افرادی الهام به مادر موسی را یا سخن گفتن فرشتگان با مریم و یا همسر ابراهیم را که همگی در قرآن آمده است می‌پذیرند، اما سخن گفتن فرشتگان با امامان معصوم و در جریان گذاشتن آنها نسبت به احکامی که قبلاً تشریع شده است دچار تردید و اعتراض می‌شوند.

﴿وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَيْكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَيْكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ﴾. (آل عمران/۴۲).

﴿وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ...﴾. (قصص/۷).

تا اینجا سخن ما با فردی است که معتقد به ختم نبوت است و برای نجات بشر جز اسلام - منتها با قرائت خاص - راه دیگری نمی‌اندیشد. از این جهت روشن ساختیم که ختم نبوت با مرجعیت علمی اهل بیت کوچک‌ترین تعارضی ندارد و ائمه اهل بیت بازگو کنندگان احکامی هستند که قبلاً بر پیامبر اسلام وحی و تشریع گشته است.

تناقض در گفتارها

آری در اینجا ما گله خاصی از شخص آقای سروش داریم و آن این که اگر دیگران این پرسش را مطرح کنند تا حدی معذور هستند ولی جناب ایشان به یک رشته اصولی معتقدند که هرگز با ختم نبوت و انقطاع وحی سازگار نیست، این اصول عبارتند از:

الف) تداوم وحی نبوی

ب) اعتقاد به پلورالیسم دینی و صراط‌های مستقیم

ایشان درباره موضوع نخست چنین می‌نویسد:

«تجربه نبوی یا تجربه شبیه به تجربه پیامبران، کاملاً قطع نمی‌شود و همیشه وجود

دارد».^(۱)

۱. سروش، اسلام، وحی و نبوت، نشریه آفتاب، تهران، ش ۱۵، ص ۶۹.

و درباره موضوع دوم ایشان به جای یک صراط به صراط‌های متعددی معتقد است و پلورالیسم را به معنای وسیعی پذیرفته و همه قرائت‌های از اسلام را حق و مایه نجات می‌داند. در این صورت با این اعتقاد چگونه قرائت شیعه را در باب امامان تخطئه می‌کند و به قرائت مقابل آن معتقد می‌شود. و به اصطلاح خار را در چشم دیگران می‌بیند اما تیر را در چشم خود نمی‌بیند. ایشان در تعابیری می‌گوید:

۱. «این نکته را باید به گوش جان شنید و تصویر و منظر باید عوض کرد، و به جای آن که جهان را واجد یک خط راست و صدها خط کج و شکسته ببینیم، باید آن را مجموعه‌ای از خطوط راست دید که تقاطع‌ها و توازی‌ها و تطابق‌هایی با هم پیدا می‌کنند، بل حقیقت در حقیقت غرقه شد.»^(۱)

اگر ایشان اعتقاد دارد که «همه اعتقادات صحیح است»، چگونه اعتقاد شیعه را در باب مرجعیت علمی ائمه، خط کج و شکسته می‌بیند. این سخنان متعارض نشانه چیست؟

۲. «اسلام سنی فهمی است از اسلام و اسلام شیعی فهمی دیگر. و اینها و توابع و اجزایشان، همه طبیعی‌اند و رسمیت دارند.»^(۲)

اگر بنا به گفته ایشان اسلام شیعی فهمی است از اسلام و طبیعی و رسمی است، چگونه ایشان اعتقاد شیعه به مرجعیت علمی ائمه را غیر طبیعی می‌داند و به رسمیت نمی‌شناسد؟!

نظریه قبض و بسط و لوازم غیر صحیح آن

هنگامی که ایشان در مجله کیهان فرهنگی، نظریه قبض و بسط را مطرح نمود و این که هر نوع تبدیل و دگرگونی در یکی از اندیشه‌های بشری تغییر و دگرگونی در کلیه اندیشه‌ها و فرضیه‌ها از جمله اندیشه‌های دینی را در پی دارد، اینجانب در مقاله‌ای در نقد این نظریه یادآور شدم:

۱. قبض و بسط در فهم شریعت، تعبیر محترمانه‌ای از «سوفیسم» و شکاکیت است که در یونان ظهور کرد سپس به وسیله حکیمان یونانی مانند ارسطو و غیره از صحنه خارج گردید. (توضیح این مطلب را در آن مقاله بخوانید)

۱. عبدالکریم سروش، مجله کیان، شماره ۳۶، مقاله صراط‌های مستقیم، ص ۹.

۲. عبدالکریم سروش، صراط‌های مستقیم، تهران، مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۷، ص ۶.

۲. گزاره «قبض و بسط در فهم شریعت» انتحار خود را به وسیله خود فراهم ساخته است. زیرا این نظریه خود را نیز در برمی‌گیرد، چه بسا ممکن است همین نظریه در پرتو یک رشته فرضیه‌ها در علوم و دانش‌ها به گزاره عمیق‌تر و احیاناً متناقض تبدیل گردد.

۳. این نظریه با خاتمیت سازگار نیست و خاتمیت یکی از اصول مسلم اسلام است، هرگاه فرض کنیم که اندیشه‌ها و گزاره‌ها در حال تبدیل و دگرگونی است مسأله خاتمیت نیز یکی از گزاره‌ها است که باید در پرتو دگرگونی در گزاره‌ها همین اصل نیز دگرگون گردد.

این نقد به قدری روشن و شکننده بود که حتی یکی از طرفداران وی در کتابی که به عنوان نقد بر برخی از معترضان این نظریه نوشته بود، نقد اینجانب را بسیار موجه دانسته بود. اکنون که چه شده که با آن مبانی تجربه نبوی و استمرار وحی و اعتقاد به صراط‌های مستقیم و پلورالیسم دینی و تأیید قرائت‌های مختلف از دین به فکر انتقاد از فکر شیعی افتاده و آن را مطرح می‌کند؟! من در این مورد متحیرم باید خود ایشان پاسخگو باشد.

محور دوم: ویژگی‌های انبیا^(۱)

ایشان می‌گویند:

انبیا دارای ویژگی‌های سه‌گانه هستند:

الف. دانش آنان بدون واسطه از جانب خداست.

ب. آنان در گفتار و رفتار معصوم از گناه و خطا می‌باشند.

ج. سخنان آنان برای دیگران حجت می‌باشد.

آنگاه نتیجه می‌گیرد هرگاه ما دانش امامان شیعه را بدون واسطه و اکتسابی ندانیم و از این طرف آنان را در گفتار و روش معصوم بشناسیم و سخنانشان برای دیگران حجت باشد در این صورت با انبیاء تفاوتی نداشته و مسأله خاتمیت کاملاً مخدوش می‌شود.

در تحلیل گفتار ایشان یادآور می‌شویم اولاً: درست است که پیامبران این سه ویژگی را دارند ولی آنان علاوه بر آن سه ویژگی، ویژگی چهارمی نیز دارند که در امامان نیست، آنها دارای منصب نبوت و صاحب شریعت‌اند و وحی الهی بدان جهت بر آنان نازل شده است که آنان آورنده شریعت و پایه‌گذار آن می‌باشند. ولی امامان فاقد این ویژگی چهارم‌اند یعنی نه

۱. مقصود پیامبران صاحب شریعت و به اصطلاح علما پیامبران اولی‌العزم است.

منصب نبوت دارند و نه صاحب شریعت. آنها بر اثر عنايات الهی بازگو کنندگان شریعت می‌باشند.

وثائياً: درست است که پیامبران از این سه ویژگی برخوردارند ولی آن چنان نیست که هر کس که دارای این سه ویژگی است، پیامبر است. و به قول معروف «هر گردویی گرد است ولی هر گردی گردو نیست». و به تعبیر منطقیان میان این ویژگی‌های سه‌گانه و نبوت، عموم و خصوص مطلق است یعنی هر نبی دارای این سه خصوصیت است ولی آن گونه نیست که دارندگان این سه ویژگی، نبی باشند.

درباره ویژگی اول یعنی علم لدنی می‌توان گفت: چه بسا بر قلب نورانی انسان‌های وارسته، حقایقی از عالم بالا الهام می‌شود و دریافت خود را اکتسابی نمی‌دانند ولی هرگز پیامبر نمی‌باشد. و نمونه‌های آن گذشت.

درباره ویژگی دوم که عصمت است یادآور می‌شویم که عصمت از ویژگی انحصاری نبوت نیست. مریم عذرا به حکم آیه قرآن^(۱) پیراسته از گناه بود ولی هرگز نبیّه نبوده است.

درباره ویژگی سوم می‌توان گفت که حجیت سخن، ملازم با نبوت نیست به گواه آن که حکم خرد بر همگان حجت است ولی خرد نبی نیست و نیز فتوای فقیهان بر دیگران حجت می‌باشد ولی هیچ فقیهی نبی نیست.

خلاصه آن که این ویژگی‌ها چه تک تک و چه جمعی از علائم انحصاری پیامبران نیست. هر چند همه پیامبران دارای این ویژگی‌ها هستند ولی آنچه که مایه امتیاز پیامبران از دیگران است، این است که صاحب شریعت بوده و به عنوان پایه‌گذار شریعت می‌باشند. اما هرگز این ویژگی اخیر، در امامان نیست و کسی ادعای آن را ندارد.

ما از نویسنده سؤال می‌کنیم که چه اشکالی دارد که خدا گروهی را آموزش دهد تا آنچه را بر صاحب شریعت فرو فرستاده ولی زمان مهلت تبیین آن را نداده است، به مردم ابلاغ کنند و آنها را در زندگی پیراسته از گناه سازد و به مردم بگوید گزارش آنان از صاحب شریعت بر شما حجت است، آیا یک چنین موهبت الهی محال است؟!

۱. سوره آل عمران، آیه ۴۲: ﴿اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ﴾.

به بهانه حفظ خاتمیت دیگر آموزه‌ها را انکار نکنیم

پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله، آورنده آیین اسلام که دین خود را دین خاتم و احکام خود را ثابت و جاودانه معرفی کرده است، خود در تعابیری بسیار روشن از وجود این ویژگی درباره امامان شیعه خبر داده است:

۱. از جهتی آنان را عِذْل و همتای قرآن معرفی می‌کند و می‌فرماید: «کتاب الله وعترتی» ناگفته پیداست لنگه کتاب معصوم که همان عترت باشد باید مانند خود کتاب بر مردم حجت و از عصمت برخوردار باشد.

۲. پیامبر به مردم دستور می‌دهد که پیروی از عترت مایه هدایت و سرپیچی از گفته‌های آنان مایه گمراهی است چنان چه می‌فرماید: «ما این تمسکتکم بهما لن تضلّوا أبداً».

باز درباره امیرمؤمنان می‌فرماید: «أنا مدینة العلم وعلی بابها».

آیا آگاهی امامان به مسایل عقیدتی و عملی، یک آگاهی عادی بوده، مانند شاگردی که در کلاس از آموزگار و استاد خود تعلیم می‌بیند یا این آموزه‌ها به صورت غیر عادی بوده همچنان که مصاحب موسی را چنین مقامی بود. «وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا».

اگر واقعاً امامان معصوم مانند انسان‌های عادی بودند این همه تأکید بر پیروی از آنان چه معنا داشت بنابراین نباید تنها به بهانه حفظ خاتمیت دیگر آموزه‌ها را نادیده بگیریم.

گذشته از این معارف و آموزه‌هایی که از امامان به دست ما رسیده است محال است که زاییده آموزش‌های عادی باشد بلکه کثرت و عظمت و عمق آنان حاکی از آن است که گفته‌های آنان میوه باغ دگر است.

محور سوم: نقش امامان در حفظ و پاسداری از شریعت

وی معتقد است امامان معصوم در حفظ و پاسداری شریعت نقشی ندارند زیرا شیعیان چیزی افزون بر آنچه دگران دارند، ندارند، بلکه پی‌افکن‌های علوم و عرفان در میان دگران، بیش از آن است که در شیعه وجود دارد. او در این باره می‌نویسد:

«سمت و صفت پاسداران علم پیامبر و مستحفظان شریعت است که شما به پیشوایان شیعه داده‌اید و امامت را بدین سبب واجب شمرده‌اید و امام غائب را نیز مستحفظ معاصر خوانده‌اید و همین را حجت حضور غائبانه او دانسته‌اند... جد و جهد این حافظان چه چیز را

برای شیعیان محفوظ نگه داشته است که غیر شیعیان از آن محروم مانده‌اند».

ادعای نویسنده را به طور خلاصه در دو بخش مطرح می‌نماییم:

۱. پاسداری ائمه یازده‌گانه از شریعت.

۲. پاسداری حضرت مهدی در دوران غیبت.

درباره بخش نخست یادآور می‌شویم: مسلمانان جهان یعنی یک میلیارد و چهارصد میلیون نفر مسلمان در روی زمین دو مدال افتخاری دارند که پاسداری از آنها به عهده امامان بوده است:

۱. قرآن مجید که مسلماً به قرائت واحدی از جانب خدا فرو فرستاده شده ولی بعدها بر اثر تشتت صحابه و اختلاف لهجه‌های عرب به صورت قرائت‌های هفتگانه درآمد که مسلماً جز یک قرائت، بقیه، ارتباطی به وحی الهی ندارد. چنانکه امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «انَّ الْقُرْآنَ وَاحِدٌ نَزَلَ مِنْ عِنْدِ وَاحِدٍ وَلَكِنْ اِلَّاخْتِلَافٌ يَجِيءُ مِنْ قَبْلِ الرِّوَاةِ».^(۱) و همین قرائت رسمی از قرآن به روایت حفص از عاصم، از قرائت علی بن ابی طالب علیه السلام برگرفته شده است.

۲. سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم (گفتار و رفتار او) به وسیله کتاب علی و احادیث وی و احادیث امامان که متصل به پیامبر است محفوظ مانده است زیرا بعد از درگذشت پیامبر نگارش حدیث و نقل و مذاکره آن - مگر در موارد خاصی - تا یک قرن ممنوع اعلام شد. حال علت آن چه بوده فعلاً مطرح نیست.

از طرفی حدیثی که یک قرن نوشته نشود و آموزش‌ها تعطیل شود، تکلیف آن روشن است و در این میان برخی از یهودیان و مسیحیان مسلمان‌نماها مانند کعب الاحبار و وهب بن منبه و تمیم داری - داستان سرای مدینه - و مانند آنان، اسرائیلیات و مسیحیات را وارد حوزه‌های حدیثی مسلمانان کردند که تاکنون دامنگیر محدثان اسلامی می‌باشد.

اگر افسانه غرانیق (که ریشه کتاب «آیات شیطانی» است) و روایات حاکی از تجسیم و تشبیه و جبر، دامنگیر صحاح گردیده است، همگی از این اصل سرچشمه می‌گیرد و ما در کتاب «الحديث النبوی بین الروایة والدراية» بر قسمتی از این احادیث انگشت نهاده‌ایم، و این مقاله جای بازگویی آنها نیست.

۱. کافی، ج ۲، کتاب نقل القرآن، حدیث ۱۲ و ۸۱۳.

ولی ائمه شیعه به پیروی از علی علیه السلام به این نهی از مذاکره حدیث و نگارش آن اعتنا نکرده، از همان زمان رحیل رسول خدا تا دوران غیبت به نشر احادیث و آموزه‌ها پرداختند که هیچ فردی نمی‌تواند ارزش آنان را که جنبه پاسداری از سنت پیامبر دارد، انکار کند. و پاسداری امامان از حدیث نبوی در صورتی روشن می‌شود که از بازار داغ جعل حدیث در عصر خلفای اموی آگاه شویم.

فرمان جعل حدیث

معاویه با صدور دو فرمان، محدثان را برای جعل حدیث درباره فضائل عثمان، سپس درباره دو خلیفه نخست ترغیب کرد و چیزی نگذشت که با دادن جوایز، روایات فراوانی در مورد فضیلت آنان در صحنه حدیث ظاهر گشت.

او نخست بخشنامه‌ای به شرح زیر نوشت و به تمام کارگزاران فرستاد:

«هرکس از دوستداران عثمان و علاقمندان وی و کلیه کسانی که روایاتی در فضیلت وی نقل می‌کنند، و در سرزمین تحت فرمانروای شما زندگی می‌کنند، شناسایی کنید و به خود نزدیک سازید، و اکرامشان بنمایید و آنچه را که ایشان در فضیلت عثمان نقل می‌کنند، برای من بنویسید، و اسم گوینده و نام پدر و خاندانش را ثبت کنید».

بدین سبب هر کس روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله در فضائل عثمان نقل می‌کرد، به صورت یک سند دولتی درمی‌آمد و به دربار خلافت اموی ارسال می‌شد. آنچنان این فرمان اجرا گشت، که فضائل عثمان و روایاتی که متضمن فضائل عثمان بود، فزونی یافت؛ زیرا معاویه پول و خلعت و جایزه و املاک و زمین و آنچه در دست داشت، بی‌دریغ، و با سخاوت تمام در این راه به کار می‌گرفت، و آن را میان اعراب و موالی پخش می‌نمود. بنابراین جعل روایت در هر شهر از شهرهای کشور اسلام بالا گرفت، و دنیاپرستان برای به دست آوردن آن به مسابقه با یکدیگر پرداختند!

پس از این بخشنامه بخشنامه دیگری از خلافت مرکزی صادر شد:

حدیث در مورد عثمان زیاد شده، و در تمام شهرها و نواحی بلاد اسلام نشر گردیده است. هنگامی که نامه من به دست شما رسید، مردم را دعوت کنید تا در فضائل صحابه و خلفای اولیه نقل حدیث نمایند، و هر روایتی را که مردم در مورد ابوتراب نقل کرده‌اند نگذارید نقل شود، مگر این که نقیض آن را در مورد صحابه برای من بیاورید؛ زیرا این کار بیشتر چشم مرا روشن

می‌کند، و برای من محبوب‌تر می‌باشد، و دلایل ابوت‌راب و شیعان‌ش را بیشتر می‌شکند، و از مناقب عثمان و فضائل وی برای آن‌ها سخت‌تر است!^(۱)

با توجه به این نوع از تحریف حقایق، می‌توان به عظمت پاسداری امامان از اسلام ناب محمدی پی برد.

تا این جا به نوعی بس فشرده به تلاش‌های فرهنگی امامان شیعه اشاره شد، اما در دیگر قلمروها، خلافت علی، یادآور دوران رسالت پیامبر شد و جامعه اسلامی را تا حدی توانست از افراط و تفریط باز دارد ولی اموی‌ها بعد از شهادت او چهره اسلام را دگرگون ساختند تا جایی که یزید به عنوان جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وحی را منکر شد و شعار او این بود: «فلا خبر جاء ولا وحی نزل». سکوت مرگباری بر جامعه آن روز حاکم بود، شهادت حسین بن علیعلیه‌السلام، جامعه را از سکوت مرگبار نجات داد و روح جدیدی از جهاد و تلاش در کالبد آنان دمید و پس از حسین بن علی انتفاضه‌ها و جنبش‌ها و خیزش‌های متعددی صورت گرفت تا شجره خبیثه از بیخ و بن کنده شد.

هر یک از امامان معصوم، در عصر خود به افراط‌ها، انحراف‌ها و عدم برداشت صحیح از اسلام و سنت پیامبر معترض بوده و به خاطر همین به حبس و مرگ محکوم گردیدند.

تاریخ گواه است که هر موقع برای امامان معصوم فرصتی دست می‌داد آنان در نشر شریعت و پاسداری از دین حداکثر کوشش را می‌نمودند. حسن بن علی و شاء می‌گوید: من در مسجد کوفه نهصد استاد حدیث دیدم که هر یک می‌گفتند: «حدثنی جعفر بن محمد».^(۲) ابوحنیفه با آن گرایش‌های غیر صحیح، به کمال و درایت امام صادق علیه السلام اذعان کرده و می‌گوید: من دو سال در محضر او بودم؛ لولا السنن لهلك نعمان.^(۳)

متأسفانه مقاله ما گنجایش خدمات ائمه را نسبت به دین و شریعت ندارد ولی در این مورد به نوشته^(۴) علامه سید مرتضی عسکری - دام ظلّه - مراجعه فرمایید تا میزان خدمات آنان و پاسداری از حریم شریعت روشن شود.

۱. نقش ائمه در احیاء دین، ج ۶، ص ۱۵-۱۶. به نقل از مدائنی متوفای ۲۲۵، به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱۵/۳-۱۶ مراجعه فرمایید.

۲. رجال نجاشی، ش ۷۹.

۳. این سخن از امام حنفیه به طور مستفیض نقل شده است.

۴. علامه عسکری، نقش امامان در احیای دین، در دوازده جلد.

عقاید شیعه سراسر تنزیه خدا از تجسیم و وصف او به عدل و داد است، ولی در عقاید طرف مخالف اعتقاد به تجسیم و جهت و عدم پیراستگی خدا از عدل فراوان دیده می‌شود. به عنوان نمونه دو کتاب را که در یک قرن درباره توحید نگاشته شده در کنار هم بگذارید و داوری کنید:

۱. توحید ابن خزیمه (متوفای ۳۱۱) که احادیثی از پیامبر نقل می‌کند که در آن تجسیم و جهت داشتن خدا و دوری از عدل کاملاً پیداست و مسلماً او اسرائیلیات را به جای حدیث اسلامی پذیرفته است.

۲. توحید صدوق (متوفای ۳۸۱) که سراسر تنزیه و پیراستگی و وصف خدا به عدل و دیگر صفات کمال و جلال است.

نه تنها مسأله تجسیم و تشبیه است که دامنگیر کتاب اوّل شده است، بلکه احادیث فراوانی پیرامون مسأله جبر زینت‌بخش این کتاب است. نه تنها این کتاب بلکه دو کتاب صحیح (بخاری و مسلم) همان راهی را رفته است که بعدها ابن خزیمه آن را رفته است.

درباره حضرت مهدی مسأله به گونه‌ای دیگر است. انتظار از ولی غائب بسان ولی حاضر دور از انصاف است ولی او در عصر غیبت مانند صاحب موسی کارهایی صورت می‌دهد که افراد عادی از آنان آگاه نیستند. صاحب موسی کشتی را سوراخ کرد ولی نه صاحب کشتی از آن آگاه شد و نه مسافران ولی سرانجام به مصلحت کشتیان تمام شد. دیوار مشرف بر ویرانی را آباد کرد که کسی از گنج‌های مدفون در زیر آن آگاه نگردد. در مورد فوائد وجود امام زمان (عج) به کتاب‌هایی که در این باره نوشته شده مراجعه گردد. و ما در مقاله‌ای گسترده نقش اعتقاد به رهبر زنده را در حفظ اصالت‌ها و تشکّل‌ها ثابت نموده‌ایم.

محور چهارم: رهاسازی عقل انسانی پس از رحلت پیامبر ﷺ

از گفتار ایشان استفاده می‌شود که وی معتقد است که «پس از ختم نبوت و با درگذشت خاتم رسولان، آدمیان در همه چیز بالاخص در فهم دین به خود وانهاده‌اند و دیگر هیچ دست آسمانی آنان را پا به پا نمی‌برد تا شیوه راه رفتن بیاموزند و هیچ ندای آسمانی تفسیر درست و نهایی دین را در گوش آنان نمی‌خواند تا از بدفهمی مصون بمانند».

... این رهایی از دخالت مستقیم آسمان را، شیعیان از دوران غیبت مهدی آغاز می‌کنند و دیگر مسلمانان به گفته اقبال از هنگام رحلت محمد ﷺ ...».

در این جا یادآور می‌شویم: عقل یکی از ادله چهارگانه است که فقه شیعه بر آن تأکید می‌کند ولی آنچه مهم است تبیین قلمرو عقل است. عقل در مورد عقاید، حجت بلامنازع است و همگان به دیده احترام به آن می‌نگرند. اما در مورد احکام عملی و فرعی فقط در محدوده خاصی که به نام حسن و قبح عقلی معروف است می‌تواند حجت باشد و در غیر این دو مورد، عقل بشری باید تا روز رستاخیز از وحی الهی بهره بگیرد و هر نوع اندیشه و گزاره‌ای در غیر این دو مورد از حکم الهی سرچشمه نگیرد قرآن آن را حکم جاهلی می‌نامد.

این که نویسنده می‌گوید جامعه بشری بعد از رحلت پیامبر به امامان معصوم نیازی ندارد بلکه از پرتو عقل باید راه زندگی را بیمایند، پیامد بدی دارد زیرا:

وانهادن زندگی فردی و اجتماعی انسان برعهده عقل جمعی نتیجه‌ای جز یک «آنارشسیسم معرفتی» چیزی ندارد. آیا بیان وظایف، برعهده کدام یک از عقول جمعی واگذار شده است؟ امروز نحله‌های مختلف اعم از مادی و معنوی سوسیالیسم و کمونیسم و لیبرالیسم و اگزیستانسیالیسم هر کدام مدعی رهبری جامعه و ترسیم راه و رسم زندگی می‌باشند. ولی این عقول جمعی تاکنون نتوانسته‌اند در الفبای اقتصاد به وحدت کلمه برسند تا چه رسد در هدایت بشر.

آیا واقعاً واگذاری بشر به رهنمود انسان‌های والا که تاریخ زندگی آنان بر تقوا و طهارت و علم و دانش آنان گواهی می‌دهد، بهتر است یا این که حیات بشری را در بستری بیابیم که با صدها «ایسم» مدعی رهبری می‌باشند و انسان را در صحنه‌های گوناگون با چالش‌های جدی مواجه می‌سازند. همگان می‌دانیم که لنین و استالین با عرضه مکتب سوسیالیسم منشأ چه خونریزی‌ها گردیدند و چه خفقانی به ارمغان آوردند که تاریخ کمتر به خود دیده است. آیا نازیسم با طرح این مکتب توانست ملت آلمان را سعادتمند سازد یا اینکه تخم عداوت در میان جامعه‌های بشری پاشید. و نژاد پرستی را بار دیگر زنده کرد.

... هنرش نیز بگو

۱. جناب سروش! سوابق شما در نظر دوستان بسیار درخشان است، شما از فارغ التحصیلان مدرسه علوی تهران می‌باشید که ایمان و اخلاق، عجین وجود آنها می‌باشد و مسئولیت اداره نظام اسلامی در گذشته و حالا بر دوش آنان سنگینی می‌کند..

۲. در اوایل دهه شصت در معیت حضرتعالی و دوست عزیزمان آقای دکتر حداد عادل و

چند نفر دیگر برای شرکت در سمینار «اسلام و ملی‌گرایی» به دعوت مرحوم «کلیم صدیقی»، رهسپار لندن شدیم من با چشم خود دیدم که حضرتعالی پس از ادای فریضه صبح، مشغول ادعیه بودید.

۳. در گردهمایی سالانه هیئت امنای «بنیاد دانشنامه جهان اسلام»، موقع ادای نماز ظهر وعصر، حضرتعالی، دیرتر از دیگران جایگاه نماز را ترک می‌کردید چون مقید به خواندن تعقیبات بودید.

۴. در مناظره‌ای که در معیت آیه الله مصباح یزدی دامت برکاته با آقای احسان طبری داشتید، خوب درخشیدید، موقعی که آقای طبری در تعریف ماده گفت: موجود ماده است، شما در پاسخ گفتید: تعریف از مقوله چیستیهاست، نه هستیها.

۵. در منزل جناب فاضل میبدی پس از مذاکره طولانی پیرامون قبض و بسط، یادآور شدم که حضرتعالی خلائی را که پس از شهادت مرحوم مطهری در دانشگاه پدید آمده با تدریس و سخنرانی خود پر کنید و در حوزه متدینان باقی بمانید نه در جمع دیگران، زیرا آنها فقط چند صبحی بیش با تو همراه نیستند! حالا این سوابق کجا و این نوع سخنرانی و تشکیک در مبانی تشیع کجا؟!

نگارنده این نامه را با یادآوری فرا رسیدن سال روز تولد جنابعالی در آبان‌ماه سال جاری که حاکی از مرور شصت بهار (۱۳۲۴-۱۳۸۴) از فصول عمر شما است، به پایان می‌رسانم. و در مثل آمده: چون که شصت آمد نشست آمد....و بهتر است در راه و روش خود تجدید نظر فرمایید:

گفتگوی من و دلدار مرا پایان نیست آنچه آغاز ندارد، نپذیرد انجام